فایل 498

**اثبات وحدانیّت خدای سبحان**

**با عقل و فطرت و قرآن**

بسم الله الرحمن الرحیم

«لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[1]](#footnote-1)

بگذار تا به آنچه به آنان داده ایم نا سپاسی کنند بنا بر این از نعمت های اندک و زود گذر بر خوردار شوید که بزودی خواهید دانست ( سرنوشت و کیفر نا سپاسان چیست؟ )

بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحیم اَلحَمدُ لِلِه رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اَبِی‌القاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ عَلی آلِهِ الطّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا حُجَّةِ ِبنِ الحَسَن عجّلَ الله تَعالی فَرَجَهُ وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعینَ اِلی قِیامِ یَومِ الدّین

**مسئلۀ شرعی: پرداخت کفّاره یا مظالم به بستگان فقیر**

پرسیده اند اگر کفّاره یا مظالمی که در ذمّۀ ماست می‌توانیم به اولاد خود که فقیرند یا به پدر یا مادر که مالک مخارج سالشان نیستند بدهیم. فرموده اند که از جمله کسانی که واجب النفقۀ انسان هستند پدر و مادر و آباء و امّهات هر چه بالا می‌رود اگر اینها فقیر باشند واجب النفقۀ انسان هستند که انسان باید نفقۀ آنها را تأمین کند و اولاد هم به همین کیفیّت اگر فقیر باشند و مالک مخارج سال خود نباشند تأمین نفقه اشان بر انسان واجب است که خوراک و پوشاک آنان در آن مقداری که واجب است نفقۀ آنها تأمین بشود و نباید از کفّاره و مظالم استفاده کرد البته اگر علاوه بر خوراک و پوشاک که واجب است تأمین کند مخارج دیگری هم دارند می‌توانند از کفّارات یا از مظالم و یا اگر زکاتی در ذمّه دارد می‌تواند به آنها بدهد.

**مسئلۀ شرعی: دو نماز را در جماعت با یک نماز خواندن**

مسألۀ دیگر این که بعضی آقایان وارد مسجد می‌شوند و امام جماعت نماز عصر را می‌خواند او می‌خواهد نماز ظهر و عصر خود را هر دو با هم به آن نماز عصر جماعت اقتدا کند این مسأله در نظر آقایان فقها محلّ اشکال است که آیا از اول کسی قصد دارد که در اثنای جماعت قصد فرادی کند مثلا از اول قصد دارد که در اثنای جماعت قصد فرادی کند این جایز است یا خیر؟ این محل اشکال است و بعضی از آقایان آن را مورد اشکال قرار می‌دهند که نمازگزار اگر از اوّل به این قصد باشد جایز نیست مگر اینکه از اول قصد داشت تا به آخر تبعیت کند ولی در اثنای نماز چیزی به نظرش آمد فکری رسید ضرورتی پیش آمد و می‌خواهد قصد فرادیٟ کند آنجا که از اول قصد نداشته از اول قصد نداشته از اول قصد ادامۀ جماعت داشته منتها در اثنا برای او ضرورتی پیش آمده و می‌خواهد قصد فرادی کند این عیبی نیست اما اگر از اول قصد دارد که وارد جماعت می‌شوم و در اثنا قصد فرادی می‌کنم نماز خود را تمام می‌کنم بعد دوباره به جماعت ملحق می‌شوم و نماز عصرم را اقتدا می‌کنم در بین فقها این محل اشکال است. بهتر این است که از اول تا به آخر نماز ظهر خود را به جماعت بخواند و بعد هم نماز عصر را فرادی انجام می‌دهد.

الّلهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم0

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم : «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[2]](#footnote-2)

**کفران نعمت، بهره برداری موقّت**

در آیۀ قبل پروردگار حکیم در مقام مذمّت کسانی است که به هنگام شدائد و مشقّات و مصائب به یاد خدا می‌افتند و فریاد یا ربّاه و یا الله سر می‌دهند وقتی گرفتاری بر طرف شد دو باره به همان حال طغیان و عِصیان بر می‌گردند در هنگام شدائد موحّد می‌شوند وقتی که رفع گرفتاری شد مشرک می‌شوند خداوند اینها را مورد مذمّت قرار داده است و به سبب توحید فطری است که انسان به سمت معبود واحد می‌رود اما در اثر تربیت ناقص یا غلبۀ هوای نفسانی و یا تأثیر محیط و مانند اینها باعث شده که آن فطرت توحیدی فراموش شود و به دامن معبودهای باطل بیفتد بعد وقتی که شرایط بحرانی پیش آمد و قهراً دست او از همه جا گسیخته شد آن رابطۀ فطری برای او بارز می‌شود و آن وقت خدا را می‌خواند وقتی گرفتاری بر طرف شد باز به دامن همان وسائل و اسبابی می‌افتد که در آغوش آنها بود و لذا حق تعالی فرمود : « إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ»[[3]](#footnote-3) وقتی برای این مردم گرفتاری پیش می‌آید خدا را می‌خوانند «مُنيبينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً»[[4]](#footnote-4) وقتی که رحمتی به آنها چشانده شد مشرک می‌شوند «إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون‏»[[5]](#footnote-5) و حالا این آیۀ شریفه تهدید می‌کند «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[6]](#footnote-6) بگذار آنان کفران بورزند به این نعمت هایی که به آنها داده ایم (ما را به حساب نیاورند) فعلاً از این زندگی زود گذر مادّی بهره بگیرند «فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏» به همین زودی می‌فهمند که قضیّه از چه قرار است وقتی به آنجا رسیدند وقتی همه چیز از آنان گرفته شد «ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُون»‏[[7]](#footnote-7) می‌بینند که همه چیز از بین رفته است «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ» به اصطلاح، لام، لامِ امر غائب است بگذار کفر بورزند «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ» رهایشان کن کافر بشوند به آنچه ما به آنها داده ایم ما را به حساب نیاورند.

جمله بعد می‌فرماید: «فَتَمَتَّعُوا» فعلا کیف کنید بهره بگیرید از این متاع زود گذر دنیا این هر دو امر است« َتَمَتَّعُوا» فعل امر حاضر است و «لِيَكْفُرُوا» هم به اصطلاح آقایان ادبا امر غائب است و این دومی امر حاضر است مثل این که تقریبا کسی که آدم بدی است در مجلسی بد عملی کرده این از او ناراحت است به خودش خطاب نمی‌کند به دیگری می‌گوید رهایش کن بگذار کار خودش را بکند به خودش نمی‌گوید بعد دو باره شدّت می‌کند به خودش بر می‌گردد فعلاً کیف کن تا ببینیم به کجا می‌رسی این دو جور است گاهی به طور غایب به خودش خطاب نمی‌کند بس که بدش می‌آید به دیگری خطاب می‌کند بگذار کار خودش را بکند بعد به خودش برمی‌گردد حالا فعلا کار خودت را بکن ببینیم به کجا می‌رسی اینجا هم خداوند حکیم به این کیفیّت عمل کرده «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ» خطاب به پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید بگذار اینها کافر بشوند به نعمتهای ما کفر بورزند و مجدّد خطاب به خودشان می‌فرماید: «فَتَمَتَّعُوا» فعلاً کیف کنید بهره ها را بگیرید «فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏» به همین زودی خواهید فهمید که قضیه از چه قرار است و چه کیفرها و عِقابهایی در کمین شماست؟ پس آیۀ شریفه در مقام تهدید است گاهی به صورت امر غائب و گاه به صورت امر حاضر هر دو آنها تهدید است «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ» باشد کفر بورزند به نعمتهای ما «فَتَمَتَّعُوا» فعلا بهره بگیرید کیف کنید از این متاع زود گذر دنیا«فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏» به همین زودی خواهند فهمید

**مشرکان چه دلیلی بر شرک خود دارند؟**

 «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[8]](#footnote-8) این آیه هم در مقام این که آخر شما چه دلیلی بر شرک دارید کسی که موجود دیگر را در ردیف خدا قرار می‌دهد و به پناه آنها می‌رود آنها را مؤثّر در زندگی خود می‌داند و به آغوش آنها می‌افتد چه دلیلی بر این کار خود دارد؟ چه دلیلی بر شرک خود دارید؟ چون دلیل بر کارِ انسان یا فطری باید باشد یا عقلی یا وحی ای و قرآنی آیا فطرت شما را به شرک وا می‌دارد حال این که اینطور نیست، فطرتِ انسان رو به واحد است و شاهدش این که وقتی در مصائب گرفتار شد و آدم از همه چیز منقطع می‌شود فقط به سراغ او می‌رود این خود کاشف از این است که فطرتاً موحّد است به دیگران توجّه کردن عارضی و انحراف است بیماری شرک است که عارض بر فطرت توحیدی می‌شود و هنگام بروز شدائد خود را نشان می‌دهد. « إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ »[[9]](#footnote-9) امام علیه السلام فرمود در دریا سوار کشتی شده ای ناگاه دریا طوفانی می‌شود و تو از همه چیز منقطع می‌شوی که آنجا هیچ چیزی به درد تو نمی‌خورد آنوقت می‌فهمی قدرتی در عالم هست که می‌شود به آن پناه برد و تو را نجاتش بدهد می‌فهمی قدرتی هست که این زمین و آسمان و دریا و طوفان مال اوست و ارادۀ او کارگر همان وقت می‌فهمی که اولاد و ثروت و قدرت هیچ فایده ای ندارند فقط یک رشته میانِ خود و خالقش باقی مانده این همان توحید است و لذا « مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ»[[10]](#footnote-10) از نشانه های توحید فطری هنگام هجوم بلاها و شدائد است و از برکات مصیبتها همین است که انسان تا بفهمد از غیر خدا کاری ساخته نیست و حداقل در آن شرایط رشته توحیدی اش بارز می‌شود بنابراین فطرتاً دلیل بر شرک نداریم فطرت دالّ بر توحید است و شاهدش هم هنگام تهاجم بلایا و شدائد و مصائب است که انسان وقتی از همه چیز بریده شد به آنجا منقطع می شود.

**حاکمیت عقل و فطرت سبب آرامش روحی بیدار دلان**

منتها بیدار دلان کسانی هستند که در حال رفاه هم از خدا انقطاع می‌خواهند « إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ‏ الِانْقِطَاعِ‏ إِلَيْك‏»[[11]](#footnote-11) خدایا چنانم کن که حالا هم منقطع بشوم نه فقط در دریای طوفانی منقطع بشوم نه حالا هم که در کمال آرامش زندگی می‌کنم بفهمم از غیر خدا کاری ساخته نیست یک سلام به من نمی‌دهند مگر او بخواهد تا برسد به چیزهای دیگر یعنی بفهمم که از غیر خدا هیچ فایده ای عائد نمی‌شود همه به اذن او کار می‌کنند «مَنْ ذَا الَّذي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ»[[12]](#footnote-12)تا اذن او نرسد هیچ موجودی قادر نیست به من محبتی اظهار یا این که بغضی اظهار بکند همه از جانب اوست این را بفهمم بیدار دلان در همان حالِ رفاه هم از خدا می‌خواهند این توفیق بریدگی از غیر و پیوستگی به او را برخوردار باشند ولی آنها که بیدار دل نیستند وقتی که به دریا بیفتند بیدار می‌شوند به هر حال ما در فطرت شما دلیل قرار داده ایم که فطرتاً موحّد هستید آیا وقتی شما بیمار می‌شوید به غیر من پناهنده می‌شوید؟ آیا عقل شما دالّ بر این است که دیگری در وجود شما مؤثّر است؟ این هم که نیست عقل هم حاکم به این است که او خالق و دادرس من است آن کس که مرا آفریده او مرا ربوبیّت می‌کند می‌چرخاند زنده ام می‌کند و عزّت و ذلّت می‌دهد او باید معبود من باشد عقل همین را می‌گوید عقل می‌گوید آن که تو را آفریده او تو را می‌چرخاند آن کس که تو را تر و خشک می‌کند او معبود است باید مقابل او تذلّل کنی. همه مثل شما هستند یا کمتر از شما یا مساوی با شما هستند اگر انسانند با تو مساوی هستند اگر جماد و نبات یا حیوانی اند کمتر هستند پس عقل هم دالّ بر این است آن کس که انسان باید پیش او تذلّل پیدا کند خالق اوست آن که مرا ساخته ربّ و معبود من همان است باید پیش او تذلّل کنم پس عقل هم دالّ بر شرک نیست عقل می‌گوید غیر خدا در زندگی ما مؤثّر نیست عقل همچنین می‌گوید از (واهب النّعم) باید تشکّر و سپاسگزاری بشود این از عقل آیا قرآن به شما گفته که مشرک بشوید؟ این را هم خود قرآن می‌فرماید: «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[13]](#footnote-13) من که خدا هستم آیا از طریق وحی برای آنها برهانی فرستاده ام و به آنها گفته ام مشرک بشوید؟ شما غیر مرا هم به حساب بیاورید؟ این را من نگفته ام پس نه عقل و نه فطرت و نه قرآن می‌گویند چه دلیلی بر شرک است؟ فطرت و عقل و قرآن کریم توحید است «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[14]](#footnote-14) سلطان یعنی برهان هرچه که برای انسان مسیطر می‌شود سلطان است یعنی سلطنت، دلیل وقتی که محکم شد عقل انسان را فرا می‌گیرد دلیل مسلّط بر عقل می‌شود عقل را خاضع می‌کند این خاصیت برهان است، و لذا از برهان و دلیل به "سلطان" تعبیر می‌شود، آیا ما برهانی بر ایشان نازل کرده ایم؟ «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُون‏»[[15]](#footnote-15) که آن دلیل، حرف می‌زند و آنها را به شرک دعوت می‌کند آیا چنین چیزی هست؟ برهانی آمده است؟

**مفهوم واژۀ فرح در قرآن**

« فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُون» که فلان موجود شریک خدا و در زندگی شما مؤثّر است؟ پس طبق این آیۀ شریفه شرک نه دلیل فطری نه دلیل عقلی و نه دلیل قرآنی دارد بلکه هر سه دالّ بر توحید است. «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُون» دوباره خداوند حکیم توبیخ می‌کند انسانهای کم ظرفیت را «وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها»[[16]](#footnote-16) آنها چنین اند که وقتی ما رحمتی از جانب خود به آنها می‌چشانیم نعمتی و رفاهی به آنها می‌دهیم «فَرِحُوا بِها» به آن نعمت دلشاد می شوند (بِها) ولی با منعم کاری ندارند انسانِ عاقل کسی است وقتی که نعمت را دید مُنعم را به حساب بیاورد در مقابل او تذلّل کند نه در مقابل نعمت، فقط خودِ سفره را دیدن، بَه بَه گفتن این که هنر نیست سفره را دیدی سفره انداز را در نظر بیاور و از او تشکّر کن. آدم عاقل بیش از اینکه به نعمت بیندیشد به صاحب نعمت فکر می‌کند.

 ای خواجه! قمر بهتر یا آنکه قمر سازد خوبی شکر بهتر یا آن که شکر سازد؟

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه\* أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا»[[17]](#footnote-17) انسانِ عاقل سر سفره که نشست ما را ببیند که ما چه کرده ایم تا این لقمه به دست او رسیده است نه فقط لقمه را «فَرِحُوا بِها» مذمّت روی «فَرِحُوا بِها» است نه (فَرِحَ بِالله) وَ الّا (فَرِح بالله) مذموم نیست اینجا قرآن فَرَح را مذمّت می‌کند (خوشحال شدن را) البته هر خوشحالی بد نیست فَرَح قارونی بد است «إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحين»[[18]](#footnote-18)‏ فرح قارونی بد بود چرا که غرور بود او فرحش به همان نعمتش بود همان ثروتش خوشحال بود و لذا وقتی فرمان خدا به او رسید که از این نعمت زکات بده گفت نمی‌دهم «إِنَّما أُوتيتُهُ عَلى‏ عِلْمٍ عِنْدي»[[19]](#footnote-19)‏ به علمِ خودم با کاردانی خودم به دست آورده ام فرحِ او فرح به نعمت بود مذموم بود «لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحين»[[20]](#footnote-20)‏ خدا خوشحالها را دوست ندارد البته آن خوشحالی که با غرور توأم باشد اما فَرَحی که به خودِ خدا مربوط باشد خیلی هم خوب است «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»[[21]](#footnote-21) در این آیه خدا امر می‌کند به آن خوشحال بشوید به چه چیزی؟ «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» به فضل و رحمت خدا شادمان بشوید خدا را ببینید نه فقط نعمت را «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» الله را ببینید نعمت ها را آینۀ بدانید و صاحب نعمت را در آینه ببینید آیۀ دیگر می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُون»‏[[22]](#footnote-22) (بِنَصْرِ اللَّهِ )[[23]](#footnote-23) بله آن روز هم اهل ایمان خوشحال می‌شوند ولی (بِنَصْرِ اللَّهِ) خوشحال می‌شوند باز هم خدا را می‌بینند و یا در بارۀ شهداء می‌فرماید: « وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون\* فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»[[24]](#footnote-24) آنجا هم باز از شهداء مدح می‌کند، شهداء خوشحالند یعنی چه؟ «فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» پس فرح نسبت به منعم بسیار خوب است باید باشد ولی فرح نسبت به نعمت بد است بله خودِ نعمت را دیدن و منعم را فراموش کردن این خروج از مرز انسانیّت است این فرح، فرح حیوانی است، فرح انسانی نیست. فرح نسبت به مُنعم «فَضْلِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ» «ما آتاهُمُ اللَّهُ» درست است به هر حال اینها وقتی به رفاه می‌رسند خوشحال می‌شوند«وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُون»[[25]](#footnote-25)‏ امّا همین که گرفتاری به سراغشان آمد آن هم در اثر بد عملی خودشان، خودشان کاری کرده اند که گرفتاری دامنگیرشان شده نا امید می‌شوند : «إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ» سیّئه اینجا به مفهوم گناه نیست به معنای گرفتاری است گاهی سیّئه برای گرفتاری و خوشحالی است در آیۀ شریفه «رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»[[26]](#footnote-26) معلوم است مراد یعنی سعادت و خوشی در دنیا هم موجبات خوشحالی در آخرت باشد و هم موجب خوشحالی در اینجا باشد. سیّئه هم همین است گرفتاری «إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ »[[27]](#footnote-27) وقتی در اثر بد عملی اشان گرفتاری دامنگیرشان شد نا امید می‌شوند.

«إِذا هُمْ يَقْنَطُون»[[28]](#footnote-28)‏ قنوط با (طاء الف دار) یعنی نا امیدی و یأس، قنوت با (تاء نقطه دار) یعنی عبادت اینجا یقنطون (با طاء الف دار) یعنی نا امید و مأیوس و کم ظرفیت اند وقتی نعمت به سراغشان می‌آید مغرور می‌شوند خود را می‌ستایند وقتی به گرفتاری می‌افتند مأیوس می‌شوند انسانهای بی اساس اند انسانهای بدی نیستند

**انسانهای موحّد شاکر و صبورند**

 ولی انسان موحّد اینجور نیست وقتی به نعمت می‌رسند پیش خدا شاکر است مُنعم را می‌بیند و سپاسگزاری می‌کند گرفتار هم بشود صابر است بالاخره با خود می‌گوید بد عمل بودم مبتلا شده ام توبه کار می‌شود اگر هم بد عمل نبوده می‌گوید خدا می‌خواهد مرا به درجاتی برساند صبر می‌کند و به خود می‌گوید آنچه خدا خواسته همان خوب است جزع نمی‌کند انسان موحّد نه به هنگام نعمت مغرور می‌شود و نه به هنگام مصیبت، مأیوس می‌شود در هر حال با خداست یا شاکر پیش خدا یا صابر در مقابل بلای خداست بی تابی نمی‌کند می‌گوید هر چه هست او تقدیر حکیمانه ای دارد و لذا در آیۀ بعد می‌فرماید: « أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ »[[29]](#footnote-29)‏ مگر اینها فکر نمی‌کنند آن نعمتها که به آنها می‌رسد اگر در وسعت یا در مضیقه اند باید به حساب خدا بگذارند بدانند که دست دیگری در کار است بَسْط رزق و قَدْر رزق به دست اوست قَدْر در اینجا به معنای ضیق و در تنگی افتادن است و بسط یعنی گشایش و توسعه. خداست که هم رزق کسی را منبسط می‌کند و توسعه می‌دهد و خداست که رزق کسی را به تنگی می‌افکند حساب دست اوست درست است که عالم عالم اسباب است باید انسان به وسائل توسّل کند تا به هدف برسد این درست است ولی کلّیت ندارد حالا کسی دوندگی بیشتر کرد به رزق بیشتری می‌رسد نه این جور نیست ولی باید دنبال کار برود وسیله را به کار بیفکند تا خدا به رزقش برساند این جور نیست که حالا هر کسی دوندگی کرد به وسائل توسّل کرد به هدفش برسد این طور نیست چه بسیار کسانی که خیلی فعالّند لایق هم هستند خیلی خوب، تیز هوش ولی هر چه می‌دوند به هدف نمی‌رسند به قول معروف هشت اشان گروِ نُهِشان است خودش ناقص نیست کوتاهی نکرده دوندگی می‌کند فعّال و لایق هم هست و خیلی هم کاردان ولی به هدف مورد نظر نمی‌رسد به هر دری می‌زند درهای باز هم به رویش بسته می‌شود و از طرفی کسی هم هست که فعالیّت چندانی ندارد امّا رزقش مثل سیل فراوان به سوی او روانه می‌شود :

 كم‏عاقل‏عاقل أعيت مذاهبه‏ و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا

 هذا الّذي ترك الأوهام حائرة و صير العالم النحرير زنديقا[[30]](#footnote-30)

چقدر آدمهای عاقل عاقل را آدم می‌بیند که در راه زندگی درمانده، نمی‌داند از کدام طرف برود، بیچاره است

و چه نادانهای نادان که انسان می‌بیند چه روزی فراوانی دارند و این چیزی است که یک عالم تحریر را از دین برمی‌گرداند و زندیقش می‌کند.

**عدم استقلال وسائل در این عالم**

تنها پول و درآمد رزق نیست بلکه عافیت هم رزق است گفته اند شما وقتی مریض شدید باید به دکتر مراجعه کنید داروی بسیار خوب تجویز می‌شود ولی هر چه استفاده می‌کنید نتیجه ای عائد نمی‌شود ده سال بیست سال پیش هر دکتری هم که می‌روید درمان نمی‌شود بله باید کسی که مریض شد به طبیب مراجعه و دارو مصرف کند ولی اینجور نیست که هر که مراجعه کرد خوب بشود عافیت، رزق است با وسیله به دست می‌آید ولی اینطور نیست که نصیب هر کسی بشود علم هم همین طور است چه بسیار افرادی که خیلی زحمت می‌کشند درسخوان هم هستند خیلی تلاش علمی می‌کنند ولی باز عقب مانده اند به جایی نمی‌رسند و چه بسا کسانی هم که خیلی تلاش نمی‌کنند ولی در زندگی شان رونقی دارند در دعاها هم همین طور است گفته اند شما دعا کنید ما اجابت می‌کنیم این کلّیت ندارد که حالا هر کسی دعا کرد فوراً اجابت بشود اینطور نیست چه بسیاری افرادی که شب و روز ناله و دعا می‌کنند فریاد می‌کشند همه جا هم می‌روند مکّه و کربلا و مشهد می‌روند باز نمی‌شود ده سال بیست سال دعا می‌کنند به اجابت نمی‌رسد کُلّیت ندارد می‌خواهد بفهماند دست دیگری در کار است درست است که شما باید دنبال وسائل بروید ولی خیال نکنید که خودِ این وسیله، مستقل است من اگر بخواهم به همین وسیله اثر می‌بخشم و بخواهم سلب اثر می‌کنم : «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ»[[31]](#footnote-31)

**دلیل اینکه این عالم صانع و مدبّری دارد**

در تفسیر روح البیان آمده است از عالمی پرسیدند : مَا الدّلیل عَلیٟ أَن لِلْعالَم صانعاً واحداً؟ به چه دلیل این عالم صانع و مدبّر چرخاننده ای دارد ؟ عالِم گفت به سه دلیل این عالَم گرداننده دارد ( ذلّ اللّبیب، فقر الادیب، سقم الطّبیب )[[32]](#footnote-32) دیده ام مردم عاقلِ خردمند هوشیارِ و تیز هوش عقب مانده اند هر چه می‌دوند به جایی نمی‌رسند، (ذَلَّ اللَّبیب) چه بسیار انسانهای کم عقلی هستند که کمی تکان می‌خورند به همه جا می‌رسند و "فَقْرَ الأَدیب" و دیده ام مردمی سخنور و هنرمند هرچه می‌دوند باز هم فقیرند به آنچه می‌خواهند نمی‌رسند و سُقْمَ الطَّبیب طبیب ها و پزشکان بیمار می‌شوند و می‌میرند اگر بنا بود هر طبیبی مؤثّر باشد نمی‌بایست خودش بیمار می‌شد اصلا نباید می‌مردند همه باید زنده و سالم می‌ماندند این که طبیب بیمار می‌شود دالّ بر این است که دست خودش نیست خودش طبیب و متخصّص است صدها مریض معالجه کرده خودش مریض شده هر چه هم می‌کوشد نتیجه نمی‌گیرد اینطور نقل کرده اند بسیاری از اطباء بر غم متخصّص بودن در درمان یک نوع بیماری با همان بیماری مرده اند و شاعر می‌گوید :

 ارسطو مات مدقوقا ضئیلا و افلاطون مفلوجا ضعیفا

 مضی بقراط مسلولا ذلیلا و جالینوس مجلونا نحیفا[[33]](#footnote-33)

ارسطو به مرض تب.افلاطون به مرض فلج.بقراط به مرض سل و جالینوس به بیماری اسهال درگذشتند.

 ارسطو مبتلا به بیماری تب شد و با همان هم مُرد و حال آنکه خودش در علاج همان بیماری متخصص بود خودش افلاطون به بیماری فلج مبتلا شد با آنکه متخصّص بیماری بود با همان مرض مُرد بقراط در معالجۀ بیماری سل متخصص بود خودش بیماری سل گرفت و با همان مرد

**سرنوشت جالینوس!**

 جالینوس در مرض اسهال متخصص بود خودش اسهال گرفت و با همان اسهال مرد حتی نوشته اند در همان ساعات اواخر عمرش یارانش دور او جمع شدند گفتند تو متخصّص در معالجۀ اسهال بودی حالا که اسهال گرفتی خود را معالجه کن دستور داد کوزه ای آوردند آب ریختند تا پر شد گفت داروی مختصری درون آن بریزید ریختند بعد از لحظه ای گفت حالا آن را بشکنید همه دیدند منجمد شده گفت همین دارو که اندکی ریخته ام این کوزۀ آب منجمد شد فراوان در شکم خود ریخته ام اما همینجور روان است وقتی قضای خدا جاری می‌شود کاری نمی‌شود کرد «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ»[[34]](#footnote-34) کار دست اوست نهایت این عالِم گفت که من به سه دلیل فهمیدم در این عالَم دستی کار می‌کند به ما مربوط نیست ( ذلّ اللّبیب، فقر الادیب، سقم الطّبیب ) مولای ما امام امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «عَرَفْتُ‏ اللَّهَ‏ سُبْحَانَهُ‏ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نقض الهمم»[[35]](#footnote-35) خدا را شناختم به این که بسیاری از تصمیم ها که گرفته می‌شود از بین می‌رود کسی می‌آید آن را بر هم می‌زند گره ها را می‌بندد دیگر هر چه تلاش می‌کند گشوده نمی‌شود.

**ثروتمندان بدانند که امانت دارند**

در ایّام شهادت امام صادق علیه السّلام و الصّلوه هستیم آن حضرت در جمله ای فرمودند : ثروتمندان امانت دار خدا هستند خیال نکنند که خدا به این ها ثروت و امکانات داده همه مال خودِ آنهاست اینطور نیست حضرت ذیل این آیه «فَآتِ ذَا الْقُرْبى‏ حَقَّه‏»[[36]](#footnote-36) فرمود: اینهایی که خویشاوندان شما هستند مساکین آنها در اموال شما سهمی دارند، همۀ دارایی شما مال شما نیست شما امانتدار هستید در حدّ میانه روی باید خرج کنید خیال نکنید چون مال خودِ شماست هر طور خواستید خرج کنید بعد حضرت مثال زده فرمودند وقتی شما با یک مَرْکَب بیست درهمی مشکلتان حل می‌شود حق ندارید یک مرکب بیست هزار درهمی برای خودش تهیه کنید و بگویید پول، مال خود من است هر طور بخواهم خرج کنم این اسراف است و خدا اسرافکاران را دوست ندارد به شما ثروت داده باید در حدّ اقتصاد (میانه روی) مناسب با شأن خود خرج کنید فوق شأن شما که باشد اسراف خواهد بود ابوذر به معاویه می‌گفت این قصر با شُکُوه و عظمت که ساخته ای اگر از مال شخصی خود ساخته ای اسراف کرده ای : «إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفين»[[37]](#footnote-37)‏ اگر از بیت المال ساخته ای خیانت کرده ای «إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخائِنين»[[38]](#footnote-38)‏ تو یا خائن هستی یا مسرف؟ به هر حال مبغوض خدا هستی خدا تو را دوست ندارد از مال خودت استفاده کرده ای اسراف کرده ای از مال دیگران برداشته ای خیانت کرده ای، فرمود خدا این ثروتی که داده آنها (ثروتمندان) امانت دارند به اندازۀ میانه روی در زندگی خودشان باید خرج کنند (ذی القربی حقه) مساکین در مال شما حق دارند سهم آنها را طبق موازینی که معیّن شده باید بدهد.

**تأکید امام صادق علیه السلام بر تأمین زندگی فقرا**

 ابو بصیر گوید خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم : آقا! من نزد عیسی بن اعین بودم مرد پرهیزگار تهیدستی پیش او آمد و کمک مالی خواست او گفت زکات پیش من هست ولی به تو نمی‌دهم برای این که دیدم روزی تو مقداری گوشت با خرما خریدی این اسراف است و من تو را مستحق دریافت زکات نمی‌بینم امام خیلی ناراحت شد مدّتی دست به پیشانی گذاشت بعد فرمودند چرا چنین است؟ خداوند سهمی از فقرا در مال ثروتمندان معیّن کرده باید به قدری به آنها بدهند که زندگی اشان با وسعت تأمین بشود وقتی آن مرد گفت که من یک درهم معامله کردم یک درهم سود کردم آن یک درهم را سه قسمت کردم با بخشی از آن گوشت خریدم بخش دیگر هم خرما خریدم یک قسمت دیگر برای مسائل دیگر زندگی ام خرج کردم امام فرمود: اسرافی نکرده شما که ثروتمند هستید در حدّ میانه روی خرج کنید اضافی مال خود را به دیگران به قدری بدهید که زندگی اشان توسعه پیدا کند به زحمت نیفتند با شرایطی که هست استحقاق دارند هم خوراکشان هم پوشاکشان هم مسکنشان و هم مرکبشان اگر او احتیاج به ماشین دارد باید بتواند از همان سهم امام حتی مرکبشان را هم تأمین کنید اگر بخواهد با آن حجّ و زیارت برود با توسعه زندگی کند اگر شرایط استحقاق در او بود تنگ دستی نکنید که او فقط نان و پنیر بخورد تا به او زکات بدهی که اگر خرما یا گوشت خورد نباید به او زکات داده شود، امام صادق علیه السلام ناراحت شد که چرا آن آدم گفته چون گوشت با خرما خریدی من به تو زکات نمی‌دهم.مردم را به مضیقه نیفکنند وسعتی به آنها بدهید که بتوانند خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و حج و صدقات خود را تأمین کنند.

**تشییع جنازۀ امام صادق علیه السلام**

به هر حال مثل دیروزی جنازه امام صادق علیه السلام در مدینه تشییع شد غوغایی شد آن شاعر هم شعرهایی گفته است : «أتدرون‏ماذاتحملون إلى الثرى؟»[[39]](#footnote-39)هیچ می‌دانید چه کسی را می‌برید زیر خاک دفن کنید؟ می‌دانید چه کسی را روی دوش گرفته اید می‌برید؟ کوه عظمت و وقار ، معنویت ، امامت و ولایت را می‌برید زیر خاک کنید« غداة حثا الحاثون فوق ضريحه»[[40]](#footnote-40) مثل دیروزی که خاک روی این بدن مطهری ریختند ترابا و أولى كان فوق المفارق[[41]](#footnote-41) ای کاش این خاک را بر سر مردم می‌ریختند نه بر سر جنازه امام صادق علیه السلام. ولی در کربلا حتی این هم نشد بیایند تشییع کنند جنازه بردارند بلکه دستور دادند اسبها را نعل تازه زدند و بر بدن مطهر مولایمان تازاندند.

 صلی الله علیک یا مولانا یا ابا عبد الله الحسین و علی الارواح التی حلت بفنائک

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان [↑](#footnote-ref-4)
5. - همان [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ هود آیه 21 [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ روم آیه 35 [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-10)
11. - مناجات شعبانیه [↑](#footnote-ref-11)
12. -سورۀ بقره آیه 255 [↑](#footnote-ref-12)
13. - سورۀ روم آیه 35 [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ روم آیه 35 [↑](#footnote-ref-15)
16. - سورۀ روم آیه 36 [↑](#footnote-ref-16)
17. - سورۀ عبس آیات 24و 25 [↑](#footnote-ref-17)
18. - سورۀ قصص آیه 76 [↑](#footnote-ref-18)
19. - سورۀ قصص آیه 78 [↑](#footnote-ref-19)
20. - سورۀ قصص آیه 76 [↑](#footnote-ref-20)
21. - سورۀ یونس آیه 58 [↑](#footnote-ref-21)
22. - سورۀ روم آیه 4 [↑](#footnote-ref-22)
23. - سورۀ روم آیه 5 [↑](#footnote-ref-23)
24. - سورۀ آل عمران آیات 169و 170 [↑](#footnote-ref-24)
25. - سورۀ روم آیه 36 [↑](#footnote-ref-25)
26. - سورۀ بقره آیه 201 [↑](#footnote-ref-26)
27. - سورۀ روم آیه 36 [↑](#footnote-ref-27)
28. - همان [↑](#footnote-ref-28)
29. - سورۀ روم آیه 37 [↑](#footnote-ref-29)
30. -جواهر البلاغه ج1ص229 [↑](#footnote-ref-30)
31. - سورۀ انعام آیه 18 [↑](#footnote-ref-31)
32. - تفسیر روح البیان ج7ص39 [↑](#footnote-ref-32)
33. . گناهان کبیره، عبدالحسین دستغیب، جلد 1، صفحه 72 [↑](#footnote-ref-33)
34. - سورۀ انعام آیه 18 [↑](#footnote-ref-34)
35. - نهج البلاغه صبحی صالح ص511 [↑](#footnote-ref-35)
36. - سورۀ روم آیه 38 [↑](#footnote-ref-36)
37. - سورۀ اعراف آیه 31 [↑](#footnote-ref-37)
38. - سورۀ انفال آیه 58 [↑](#footnote-ref-38)
39. بحار الانوار ج47ص333- [↑](#footnote-ref-39)
40. همان - [↑](#footnote-ref-40)
41. همان - [↑](#footnote-ref-41)